

جلسه‌ی دوم

۲	مقدمه
۲	معنای علم اصول
۲	انواع معارف اسلامی
۳	روش تحقیق در فقه
۴	روش تحقیق در گزاره‌های اخلاقی و توصیفی
۵	معنای کلام در اجتهاد
۵	قواعد روش تحقیق
۷	قواعد روش تحقیق در فقه
۷	روش تحقیق با ملاحظه متن
۸	ضوابط ویژه در تحقیق فقهی
۸	اثرات روش‌های تحقیق در فقه
۹	روش تحقیق ویژه قرآن
۱۰	روش‌های تحقیق بر حسب ضرورت
۱۱	نتایج روش‌های جدید تحقیقی
۱۲	انواع تفسیر
۱۳	تقسیمات تفسیر ترتیبی
۱۴	تفسیر موضوعی شهید صدر
۱۵	رابطه تفسیر موضوعی و ترتیبی

مقدمه

قانونی که در علوم انسانی یا هر جای دیگر است، چه تصور موضوع و چه تصور محمول و چه تصور نسبت، تا حدی که در حد تصور است کمک می‌کند تا ما بتوانیم این موضوع را از متن استخراج کنیم، این مانعی ندارد، حتی تمایل به این که من دوست دارم که قرآن هم این طور جواب دهد، این‌ها هم فی حد نفسه مانعی ندارد ولی اگر این تمایل مرا به سمتی ببرد که فراتر از قوانین اصولی و قوانین استنباطی بخواهم چیزی را به متن حمل کنم، آن اشکال دارد یعنی در واقع آن که در تفسیر به رأی مشکل دارد این است که فراتر از قوانین استفاده‌ی از متن بخواهم حمل بر متن کنم، این اشکال دارد. آن تمایلات مانعی ندارد حتی تمایل تصدیقش هم مانعی ندارد.

ما در مقدمات ورودمان در تفسیر تربیتی یا روان‌شناختی، قبل از ورود، چند مقدمه‌ای را عرض می‌کنیم که یکی همان ترتیبی و موضوعی است.

معنای علم اصول

علم اصول در حقیقت روش تحقیق در فقه است و عنوان آن اصول فقه است، قواعد و ضوابطی که به عنوان روش و شیوه‌ی استنباط و اجتهاد به حساب می‌آید این علم اصول است، البته اگر بخواهیم به طور فنی وارد شویم علم اصول چهار پنج تعریف بسیار جدی دارد و تفاوت‌هایی دارد و جزئیات آن باید در علم اصول بحث شود.

اما اگر به یک بیان ساده و جمع و جوری بخواهیم بگوییم علم اصول یعنی روش تحقیق در فقه. همان طور که در هر یک از علوم طبیعی و علوم انسانی به مصطلح امروز یک روش تحقیق وجود دارد، در علوم اسلامی هم ما در فقه یک روش تحقیقی داریم که عنوان آن اصول فقه است.

انواع معارف اسلامی

معارف اسلام را اگر بر حسب آن چه که امروز و از قدیم مشهور بوده است بخواهیم تقسیم کنیم، به سه گروه اصلی تقسیم می‌شود:

یک بخشی معارف توصیفی اسلام و متون دینی داریم، گزاره‌های توصیفی که بخشی از آن اعتقادات است و مسائلی که جنبه‌ی توصیفی دارد و می‌گوید خدا این طور است، عالم این طور است، جهان این طور است، انسان این

طور است، جامعه این طور است و... البته بخشی از اینها اعتقادات به معنای خاص است و بخش عام‌تری هم دارد که به آن معارف دین و معارف قرآن و... می‌گویند، به هر حال مجموعه‌ای از سرمایه‌های کتاب و سنت و دین این دسته‌ی اول است که گزاره‌ها و قضایای تصدیقیه و گزاره‌های توصیفی است. مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ» «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ»، «لَا يُعْبَدُ إِلَّا اللَّهُ» و «يُغَيِّرُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِإِذْنِهِ»

نوع دوم گزاره‌های هنجاری و تجویزی است، مثل «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَا» و همه‌ی احکامی که در اخلاق فقه آمده است. این قسم دوم یعنی تجویزیات و هنجاری‌ها تقسیم می‌شود به اخلاق و فقه، گزاره‌های هنجاری و تجویزی که امر و نهی است و انشایی است، قسم اول توصیف و اخبار است و قسم دوم انشا است. این قسم دوم تجویزی یا هنجاری یا انشایی، یا اخلاق است و یا فقه.

اگر معمولش حسن و قبح باشد با تعاریفی که در فلسفه‌ی اخلاق برای آن ذکر شده است، اخلاق می‌گوید، حسادت رذیلت و بد است، تواضع خوب است و خوبی و بدی‌های اخلاقی.

قسم بعدی گزاره‌های فقهی است که با یک احکام خمس یا حکم وضعی فقهی روی موضوعی سوار می‌کند، این قسم توصیفی و اخباری، نوع دوم هم انشایی و تجویزی، خود نوع دوم هم دو قسم است: اخلاقی و فقهی. نتیجه این است که تا حدی به این شکل مشهور است و سه قسم می‌شود: گزاره‌های توصیفی، گزاره‌های هنجاری اخلاقی، گزاره‌های هنجاری فقهی؛ و آن چه که گفته می‌شود اعتقادات و اخلاقیات و احکام تقریباً با این منطبق است.

البته در آن اعتقادات ممکن است ما کمی اخص از توصیفیات بدانیم ولی تقریباً این سه قسمی که از این دو تقسیم بیرون می‌آوریم همان اعتقادات و اخلاق و احکام است.

روش تحقیق در فقه

وقتی که سراغ متون دینی برویم و می‌خواهیم گزاره‌های توصیفی را از متون دینی بیرون آوریم یا گزاره‌های تجویزی اخلاقی یا گزاره‌های تجویزی فقهی، رفتن ما به سراغ متن برای استخراج این گزاره‌ها و تبیین این گزاره‌ها، کار اجتهاد است و مجتهد و مستنبط سراغ متن می‌رود و در یکی از این قلمروها می‌خواهد گزاره‌های دین را بیرون

آورد یا گزاره‌های توصیفی و اخباری که اصطلاحاً همان معارف دین است یا گزاره‌های هنجاری اخلاقی است که می‌شود اخلاقیات، یا گزاره‌های فقهی است که می‌شود احکام و فقه؛ و اجتهاد برای این است که مطالب را در یکی از این سه حوزه از دین بیرون آورد.

این اجتهاد بر اساس یک ضوابط و اصولی انجام می‌شود که به اصطلاح امروز به آن روش تحقیق می‌گویند. البته در این جا یک بحث منطق داریم که منطق صوری است که به صورت استدلال می‌پردازد، که ما با آن کاری نداریم و یک روش تحقیق داریم که به آن ضوابطی که به مواد بحث می‌پردازد توجه دارد که در اصطلاح امروز به این، روش تحقیق در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و مدیریت و اقتصاد و... می‌گوییم، و در اصطلاح علمای ما به روش تحقیق در حوزه‌ی فقه اصول فقه می‌گویند یعنی روش تحقیقی که به مواد می‌پردازد نه به صورت. این اصول فقه در واقع روش تحقیق استنباط در حوزه‌ی سوم است، گفتیم گزاره‌های توصیفی، گزاره‌های هنجاری اخلاقی، گزاره‌های هنجاری فقهی، اصول فقه روش تحقیق در حوزه‌ی سوم است، یعنی استنباط گزاره‌های فقهی است، این چیزی است که در کلمات بزرگان آمده است.

روش تحقیق در گزاره‌های اخلاقی و توصیفی

آن جایی که شما می‌خواهید اخلاقیات را از فقه و قرآن و سنت و منابع دینی استخراج کنید، آیا نیاز به روش تحقیق دارد یا ندارد؟ ضوابط و قواعدی برای استنباط این‌ها دارد یا نه؟

ما یک اصول اخلاق هم باید داشته باشیم یعنی روشی که با آن اخلاق را از متون دینی بیرون آوریم. جلوتر می‌رویم، آن جایی که ما می‌خواهیم معارف توصیفی و گزاره‌های اخباری را از قرآن و سنت استخراج کنیم، یعنی اعتقادات و معارف و گزاره‌هایی که راجع به خدا و هستی و انسان و جهان و جامعه و طبیعت و موجودات مختلف است، یعنی می‌خواهد خبر دهد، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ»، «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»، «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» که همه‌ی این‌ها گزاره‌های توصیفی است، همه این‌ها را می‌خواهیم استخراج کنیم، چه در حوزه‌ی اصول اعتقادی باشد یا جزو گزاره‌های توصیفی است که به عنوان اعتقادات به حساب نمی‌آید، ولی به هر حال اعتقادهایی است که دین درباره‌ی شناخت این عالم و جهان و هستی به ما داده است، در این قلمرو نوع اول هم اگر بخواهیم استنباط کنیم که حتماً نیاز به استنباط است، البته در این قلمرو اول مثل بقیه‌ی قلمروها بعضی جاها ضروریات است که اجتهاد سختی نمی‌خواهد و بعضی جاها است که نیاز به استنباط و اجتهاد دارد، در آن جا هم اگر بخواهیم اجتهاد کنیم، آیا اجتهاد

ما و مراجعه‌ی ما به کتاب و سنت برای استخراج گزاره‌های اخباری و توصیفی نیاز به یک روش تحقیق دارد یا ندارد؟ حتماً دارد.

بنابراین اگر ما بپذیریم که کل معارف موجود در متون دینی به سه گروه اخباری، انشایی اخلاقی و انشایی فقهی تقسیم می‌شود، نتیجه این است که همان طور که اجتهاد در فقه که نوع سوم است، نیازمند به اصول و روش تحقیق است که امروز آن را به عنوان اصول فقه می‌نامیم، به همین منوال و میزان استنباط در نوع دوم یعنی اخلاقیات و نوع اول که توصیفیات و معارف توصیفی باشد، در هر دو نوع نیاز به اجتهاد است و هم اجتهادش مبتنی بر یک اصول و ضوابطی است و بنابراین نیاز به اصول استنباط اخلاقی و اصول استنباط معارف توصیفی داریم، همان طور که اصول استنباط فقهی داریم.

معنای کلام در اجتهاد

این سه نوع اجتهاد، اجتهاد متکلمانه یا توصیف گرانه، ما کلام را به معنای عام می‌گیریم که همه‌ی معارف توصیفی را شامل شود، نه کلام به معنای خاص که اعتقادات ویژه را شامل شود، استنباط یک عالم دین که معارف توصیفی را می‌خواهد از قرآن و سنت بیرون آورد، یا در علوم انسانی و اجتماعی یا در هر حوزه‌ی دیگری، این استنباط ضوابط و قواعد و اصولی دارد، در اخلاق هم همین طور است، یک عالم اخلاق که می‌خواهد اخلاق دینی را بیرون آورد نه اخلاق عقلی محض، آن هم ضوابط و قواعدی دارد. فقه هم همین طور است، این سه استنباط سه نوع روش تحقیق دارد.

قواعد روش تحقیق

نکته‌ی افزون بر این این است که میان این روش‌های تحقیق، عموم و خصوص من وجه به یک معنا است، به این معنا که بعضی از قواعدی که در این سه روش تحقیق باید مطرح شود، به دو دسته تقسیم می‌شوند، بعضی از این قواعد و اصولی که در روش تحقیق اول و دوم و سوم می‌آید مشترک است یعنی یک قواعد کلی است که چه بخواهید سراغ متن توصیفی بروید و چه متن اخلاقی و چه متن فقهی، یک اصول مشترک بین این‌ها وجود دارد.

مثلاً حجیت ظواهر که بخش زیادی که در اصول ما است این طور است که حجیت ظواهر حداقل بنا بر یک نظر، هم در مباحث کلامی است و هم در مباحث توصیفی است، هم در مباحث اخلاقی است و هم در متون فقهی است، حدیث ما چه در اعتقادات و توصیفی باشد و چه اخلاقی باشد و چه فقهی باشد، ظاهر باید بگوییم حجت است، این اصلی است که در همه جا به کار می‌رود و چیزهایی از این قبیل.

یک سلسله قواعد و ضوابط و اصولی داریم که مشترک این سه روش تحقیق است یک دسته هم داریم که ویژه‌ی این سه بخش است که طبعاً این ویژه خودش سه‌گونه می‌شود، یک اصول استنباط گزاره‌های توصیفی داریم که مربوط به گروه اول است، یک اصول استنباط گزاره‌های تجویزی اخلاقی داریم که مربوط به گروه دوم است و یک اصول استنباط فقهی داریم که همان اصول فقه امروز است، بنابراین روش تحقیق ما در منابع و متون دینی که اسمش را اصول می‌گذاریم، این روش تحقیق به دو دسته تقسیم می‌شود:

روش تحقیق عام و مشترک بین معارف توصیفی، اخلاق و فقه، و گروه دوم روش تحقیق ویژه‌ی این‌ها، که این هم سه نوع می‌شود: ویژه‌ی توصیفیات، ویژه‌ی اخلاقیات، ویژه‌ی احکام. یک اصول و قواعد اجتهاد عام داریم که در هر قلمرویی اگر کسی می‌خواهد کار اجتهادی کند باید این ضوابط و قواعد را بداند، یک اصول و ضوابطی داریم که علاوه بر آن در توصیفیات یا در اخلاقیات یا در فقه، نظیر این است که مثلاً در علوم انسانی و... هم این طور است، ما یک ضوابط کلی و روش تحقیقی برای تحقیق در حوزه‌ی علوم انسانی داریم، یعنی روش تحقیقی داریم که مشترک بین روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت از قبیل آمار و... است یا اصول و ضوابطی غیر از آمار و... که علاوه بر این اصول و روش‌های تحقیق مشترک همه‌ی رشته‌های علوم انسانی، یک روش‌های تحقیق ویژه‌ی مدیریت، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد و سیاست و امثال این‌ها داریم که آن روش‌های عام در همه است ولی هر کدام یک چیز ویژه‌ای هم برای خودش دارد، در دین هم همین طور، همان طور که در علوم انسانی روش تحقیق مشترک داریم، روش تحقیق ویژه‌ی هر رشته حتی بین علوم انسانی و علوم پایه و فنی و مهندسی هم ممکن است روش‌های تحقیق مشترکی داشته باشیم، نظیر این قصه در دین و استنباطات دینی هم موجود و متصور است. البته ما بیشتر در سنت گذشته و تاریخی خودمان بیشتر در حوزه‌ی فقه، اصول داریم و متأسفانه در بخش‌های دیگر کمتر این نگاه روش تحقیقی و اصولی داشتیم.

قواعد روش تحقیق در فقه

ولی نکته‌ی سومی که در ادامه‌ی این بحث یعنی در همین مقدمه‌ی اول می‌خواهم عرض کنم این است که همین اصول فقه موجود مشتمل بر دو نوع از قواعد و اصول در روش تحقیق فقهی است، بخشی از همین قواعد اصولی و مسائل اصول فقه موجود خود ما از نوع همان قواعد مشترک است، ولو این که در اصول فقه آمده است، ولی فقیه ما می‌دیده است که این قواعد مشترک در جای دیگر به عنوان اصول مشترک بحث نشده است، نیاز به آن داشته است چون در همه جا به مشترکات نیاز است که این را بحث کرده است مثلاً حجیت ظواهر و خیلی از چیزها که بحث شده است. این بخش از مسائل اصول فقه جزو روش تحقیق در همه‌ی حوزه‌های اجتهاد دینی است، چه توصیفیات، چه اخلاقیات، چه فقه، یعنی همین که شما می‌خواهید سراغ کتاب و سنت رفت، باید این قاعده را بدانید ولو این که می‌خواهید متکلم باشید و نمی‌خواهید کار فقهی کنید، که بخشی از قواعد اصول فقه ما از نوع اول است و البته بخش زیادی از آن هم ویژه‌ی فقه و استنباط فقهی است، این چیزی است که ما در جای خودش گفتیم.

روش تحقیق با ملاحظه متن

عین این قصه‌ی روش تحقیق و تقسیم بندی آن به لحاظ نوع گزاره‌هایی که می‌خواهیم از متون بیرون بیاوریم، یک تقسیم بندی دیگری شبیه این می‌توانیم بکنیم ولی با ملاحظه‌ی نوع قضایا و گزاره‌هایی که از متون می‌خواهیم بیاوریم نیست، بلکه با ملاحظه‌ی خود متن یعنی به ملاحظه‌ی قرآن و حدیث و سیره، چون منابع اصلی ما در حقیقت سه چهار تا است: یکی کتاب و قرآن است، یکی سنت به معنای احادیث و اخبار است، یک بخش هم دو بخش دیگر سنت یعنی سیره‌ی عملی و تقریر است که باهم خیلی فرق ندارند، و یک بخش هم عقل است در یک محدوده‌ی ای که وجود دارد.

یعنی در واقع ما چهار منبع اولیه داریم برای این که سراغ آن‌ها برویم و گزاره‌های دینی را استخراج کنیم یا تکمیل بکنیم. یکی قرآن، دوم احادیث با دامنه‌ای که دارد و در حدی که اعتبار دارد و با اختلافی که شیعه و سنی دارند، سوم سیره و تقریر معصومین و چهارم عقل است در آن محدوده‌ی ای که کارآمدی دارد برای استنباط معارف توصیفی. گفتیم روش تحقیقمان تقسیم می‌شود به لحاظ این که چه نوع قضیه‌ی ای از این چهار متن می‌خواهیم بیرون بیاوریم، می‌گفتیم یک اصول عام داریم در هر سه بخش توصیفی و اخلاقی و فقهی، یک اصول ویژه‌ی هر سه داریم که سه روش تحقیق و سه اصول می‌شود، یک تقسیمی نظیر آن در این سو می‌توانیم انجام دهیم به ملاحظه‌ی نوع آن

متن و منبع، و بگوئیم شما وقتی می‌خواهید سراغ قرآن بروید یا سراغ روایت بروید یا سراغ سیره و فعل و تقریر بروید یا سراغ عقل بروید، در هر کدام از این‌ها شما باید یک ضوابطی را رعایت کنید و یک روشی دارد که در مراجعه‌ی شما به هر کدام از این‌ها مشترک است ولی هر کدام از این‌ها یک ضوابط ویژه‌ی خود را دارد یعنی علاوه بر این که ضوابط کلی وجود دارد که چه شما بخواهید قرآن را تفسیر کنید و چه روایت اصول کافی را تفسیر بکنید و چه عمل را بفهمید باید این ضوابط را توجه کنید.

ضوابط ویژه در تحقیق فقهی

اما یک ضوابطی هم وجود دارد که ضوابط ویژه‌ی مراجعه به قرآن و روایت است و ویژه‌ی مراجعه‌ی به سنت و سیره است یا ویژه‌ی مراجعه‌ی به عقل است، از این جهت است که یک دستگامی عین بحث قبلی، با ملاحظه‌ی نوع متن، یعنی بگوئیم روش تحقیق ما گاهی ناظر به همه‌ی این منابع است، و گاهی یک روش‌های تحقیقی داریم که فقط در قرآن کارایی دارد یا در سنت کارایی دارد، بنابراین یک روش تحقیق عام در همه‌ی منابع داریم و یک روش تحقیقی داریم که ویژه‌ی یکی دو تا از این‌ها است، در همین اصول موجود ما هم همین طور است، مثلاً در بحث ظواهر، در آن جا به لحاظ نوع گزاره حجیت ظواهر مشترک است، ولی در این بحث دیگری که الان مطرح کردیم حجیت ظواهر در سنت مدافعان خیلی قوی‌ای دارد ولی حجیت ظواهر قرآن مخالف دارد و در وسائل و کفایه هم وجود دارد، این یعنی روش تحقیق و یک اقتضائات ویژه‌ی قرآن یا حدیث هم وجود دارد که باید به این هم توجه شود، بنابراین روش تحقیق یک بار به ملاحظه‌ی نوع گزاره‌ای که ما می‌خواهیم از متون دینی استفاده کنیم، تقسیم می‌شود به روش عام در توصیفیات و اخلاقیات و احکام و روش خاص یکی از این‌ها. از یک نگاه دیگر روش تحقیق استنباط از منابع دینی تقسیم می‌شود به روش تحقیق مشترک بین کتاب و سنت، هم به معنای اخبار و هم قول و هم فعل، و احیاناً تا حدی عقل و روش تحقیق ویژه‌ی یکی از این منابع است.

اثرات روش‌های تحقیق در فقه

این یک بحث مهمی است که باید به آن توجه داشت و اگر ما با این تقسیم بندی در اصول موجودمان یک بازنگری کنیم و رده‌بندی‌ها را مشخص کنیم این موجب باروری بیشتر حوزه‌ی استنباط اخلاقی و به خصوص

حوزه‌ی استنباط معارف توصیفی می‌شود که یک بخش از آن همین معارفی می‌شود که ما متناظر با علوم انسانی می‌خواهیم روی آن کار کنیم.

فقه ما برای این که روش تحقیق داشته است پیش رفته است یعنی آن دقت‌های قبل از شیخ و آخوند و بعد از ایشان روی حوزه‌ی فقه موجب رشد و بالندگی فقه شده است، چون یکی از علل آن علاوه بر دقت درون رشته‌ای دقت‌های روش تحقیقی آن است، اگر ما این دقت روش تحقیق را در استنباطات کلامی و فلسفی و توصیفیات به کار بگیریم، دست ما در استنباط بازتر می‌شود، در اخلاقیات هم تا حدی همین طور است و مباحث هم روشن‌تر می‌شود و هم زمینه‌ای برای رشد بیشتر علم می‌شود.

در بحث آخر هم همین طور است، ما بگوییم که این ضوابطی که در اصول فقه ما است یا در روش‌های تحقیق دینی ما است، یک بخش آن مشترک بین آیه و روایت و حدیث و قول است.

روش تحقیق ویژه قرآن

ولی ممکن است یک بخشی هم روش تحقیق ویژه قرآن باشد، این همان کاری است که در دوره‌های اخیر کم و بیش انجام شده است، این کتاب‌هایی که می‌نویسند مانند اصول و مبانی تفسیر یا روش تحقیق در تفسیر، علی‌القاعده این بحث را باید مقدمه قرار دهند و بگویند ما یک روش تحقیق مشترک بین قرآن و سنت داریم که این را در علم اصول و جاهای دیگر می‌گویند، ولی یک روش تحقیق ویژه‌ای داریم که باید در قرآن به آن توجه شود. بعضی از اصول ما مشترک است و بعضی هم ویژه‌ی فقه است اما اصول معارف توصیفی ندارد و لذا باید بیشتر به آن توجه کنیم. بخشی از اصول ما از زاویه‌ی دید دوم مشترک بین همه‌ی منابع و... است که در اصول فقه ما همین نگاه را داریم ولی ما یک اصول ویژه‌ی منبع قرآنی می‌خواهیم که این باید در روش تحقیق تفسیر بیاید. این هم یک بحث است که در این جا باید به آن توجه شود، البته ما قرارمان در مقدمات تفسیر تربیتی این نیست که وارد روش تحقیق در تفسیر شویم یا وارد روش تحقیق در معارف توصیفی شویم، چون هر کدام از این‌ها علمی است و جای گسترش خیلی بیشتری دارد.

روش‌های تحقیق بر حسب ضرورت

نکته‌ی دیگر این است که در هر دو بحث روش تحقیق در توصیف و اخلاق و فقه و همین‌طور در قرآن و سنت، در هر یک از این شاخه‌های خاص سه گانه در آن بحث اول یا چهار گانه در بحث منابع، می‌شود روش‌های تحقیق ریزتری را هم طراحی کرد و به قدر ضرورت می‌شود به آن‌ها هم پرداخت.

یک روش تحقیقی که در علوم انسانی است و مشترک بین علوم انسانی است و یک روش تحقیق هم در مدیریت یا در روان‌شناسی دارید که این ویژه است، در خود روان‌شناسی یا مدیریت رشته‌ها و گرایش‌ها و تخصص‌ها پیدا شده است، ممکن است روش تحقیق خردتری هم داشته باشیم که فقط ناظر به مدیریت منابع انسانی یا مدیریت بازرگانی یا در روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی شخصیت، روان‌شناسی رشد و امثال این‌ها یعنی یک روش تحقیق ریزتر رده‌ی سوم داشته باشیم، عین این در گزاره‌ها و منابع دینی ما هم است، وقتی می‌گوییم روش تحقیق مشترک بین اخباریات و اخلاقیات و احکام، ممکن است در همان حوزه‌ی توصیفیات چند گروه شوند یعنی گزاره‌های ما روش تحقیق ویژه‌ای هم علاوه بر آن مشترک بخواهد، مانعی ندارد.

در حوزه‌ی فقه، الان در فقه ما، فقه عبادات و معاملات علاوه بر آن روش تحقیق و حجیت ظواهر و تعارض و... در حوزه‌ی عبادات و معاملات یک تفاوت‌هایی و قواعد متفاوتی وجود دارد، مانعی ندارد و ممکن است شما یک روش تحقیق ویژه‌ی عبادات داشته باشید یا بخش معاملات داشته باشید، که این تابع پیشرفت علم و نیاز به کاوش بیشتر برای استخراج روش تحقیق ویژه‌تر و ریزتر است.

شما می‌توانید به صورت هر می‌توانید، روش تحقیق مشترک بین اخباریات و اخلاقیات و احکام، که در هر یک از این‌ها ممکن است چند شاخه شود و روش تحقیق ویژه داشته باشد، مثل این که در حوزه‌ی علوم به معنای عام، بعد در علوم انسانی و در علوم انسانی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و...، که در هر یک از این روان‌شناسی و جامعه‌شناسی باز ریزتر شده است. یک روش تحقیق ویژه‌ای هم کم و بیش در توسعه‌ای که علم علوم پیدا کرده است، متولد شده است. در حوزه‌ی علوم اسلامی ما هم علی‌القاعده می‌تواند این روش‌های تحقیق و اصول‌های ویژه حل شود.

این هم یک نکته که ممکن است در پیشرفت علم ما نیاز به این‌ها پیدا کنیم و الان هم نیاز پیدا شده است، در همان حوزه‌ی فقه الان تنوع ابواب فقهی طوری است که گاهی روش تحقیق ویژه می‌طلبد، منتها همین فقه تربیتی که الان کم و بیش کاری انجام شده است، احساس می‌کند که یک سری قواعد و روش ویژه‌ی فقه تربیتی داشته باشیم، یعنی اصول فقه تربیتی است، و علی‌القاعده علم که پیش رود، این گسترش پیدا می‌کند و همیشه هم تحقیق در

حوزه‌ی روش یک علم با تحقیق درون یک علم داد و ستد دارد، شما در خود علم جلو می‌روید و احساس می‌کنید که روش می‌خواهید، روش را توسعه می‌دهید و این موجب توسعه‌ی خود علم می‌شود، همیشه توسعه‌ی علم و روش آن در یک دور این شکلی است.

شما در درون یک علم که تحقیق می‌کنید و جلو می‌روید می‌بینید که عملاً یک روش تحقیق منطقی و عقلی بر آن حاکم است، می‌روید و روش را پیدا می‌کنید و توسعه می‌دهید و می‌بینید همان توسعه‌ی روش موجب می‌شود که علم را هم توسعه دهید، این‌ها داد و ستد دارد، مثل همان قصه‌ی اصول فقه و فقه خود ما، که رشد یکی موجب رشد دیگری می‌شود و همین‌طور دست به دست هم می‌دهند و جلو می‌روند.

اصولاً رابطه‌ی پیشرفت و عمق و گسترش روش یک علم با عملیات تحقیق چنین داد و ستدی دارد.

نتایج روش‌های جدید تحقیقی

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم این است که ما وقتی وارد تفسیر قرآن می‌شویم ممکن است یک قواعد و روش‌های ویژه‌ای غیر از چیزهای مشترک بین همه‌ی منابع دینی داشته باشیم، البته در عصر ما کارهایی شده است گرچه هنوز هم روشمند خیلی جامعی نیست که با یک منطق خیلی دقیقی کار شده باشد. نتیجه‌ی دیگر هم این است که در حوزه‌ی استنباط معارف توصیفی از قرآن و روایات، در این جا هم ما روش تحقیق ویژه‌ی خودش را می‌خواهیم، علاوه بر آن قواعد عامی که در مقام استنباط کلی و مشترک وجود دارد. در اثر ضرب این دو بحثی که با نگاه موضوعی یا به نگاه منبعی این جا عرض کردیم، طبعاً یک قواعدی هم پیدا می‌شود که ویژه‌ی توصیفیات در قرآن است.

به نظر می‌آید که ما وقتی که از زاویه‌ی دید علوم انسانی و اجتماعی سراغ قرآن می‌رویم، یک ضوابط و قواعد ویژه‌ای هم وجود دارد که ما باید آن را استخراج کنیم و به دست بیاوریم، همان‌طور که اگر ریز شویم قواعد و روش تفسیر ترتیبی با موضوعی می‌تواند متفاوت باشد، در هر یک از این‌ها با نگاه علوم انسانی می‌تواند قواعد و ضوابط ویژه‌ی خود را داشته باشد و باید به آن توجه کرد. (دو چیز در علوم هم چاره‌ای از آن نیست و هم نوعی آسیب می‌زند به دستیابی درست حقیقت، و باید به آن توجه داشت، یکی همین نگاه خشک روشی است که آدم در غالب روش‌ها خیلی خرد شود و بخواهد همه چیز را روشی بحث کند، این مثل بعضی از اصولیین ما می‌شود که می‌خواهند همه چیز را با قاعده‌ی اصولی حل کنند، مثل آقای وحید، یعنی بیشتر اصول را می‌بیند و سراغ فقه می‌رود، یا مثلاً آقای خوبی و حضرت امام که تا حدی در فقهبانان در مقایسه با بعدی‌ها آن‌طور هستند، ولی شما اگر

بروید سراغ مرحوم آقای گلپایگانی می‌بینید این طور نیست که در چارچوب اصول جلو برود و کمی بازتر عمل می‌کند. این یک آسیب است و باید توجه داشت که نگاه روش‌شناسی ما به افراط نرود، یعنی تأکید بر روش است چون علوم انسانی و... یک چیزهای در هم تنیده‌ی بسیار پیچیده‌ای است و نمی‌شود مثل ریاضی و فلسفه و... قاعده پیاده کرد و رفت و لذا این یک آسیب است اما این به معنای آن نیست که ما دست از روش برداریم، همیشه باید این روش را ببینیم و در عین حال انواع ملاحظات ریز را باید توجه کنیم)

یک آسیب هم تخصصی شدن در خود حوزه‌ی علم است، وقتی آدم ریز می‌شود و فقط می‌خواهد در آن‌جا کار کند، یک‌مقدار آن را از نگاه جامع و کلی و روابط این با بخش‌های دیگر غافل می‌ماند، این همان آسیبی است که امروز هم وقتی در پزشکی می‌گویند علوم تخصصی شده است، عملاً خیلی وقت‌ها چشم پزشک یک چیزهای دیگری که در ارتباط با این است از چشمش می‌افتد، در علوم انسانی هم همین طور است، در خود فقه و چیزهای ما هم وقتی تخصصی شود این آسیب در آن وجود دارد. به هر این دو آسیب است که کم و بیش وجود دارد و همیشه باید یک فرد تلاش کند که کمتر در دام این آسیب‌ها بیفتد.

انواع تفسیر

ما دو تفسیر ترتیبی و موضوعی داریم، موضوعی هم به آن مفهومی که رایج و متداول بوده است و مفهوم دومش هم چیزی است که مرحوم شهید صدر داشتند. اولین ملاحظه‌ی تکمیلی و بازسازی بحث قبل این است که ما تفسیر را در حقیقت می‌توانیم به سه نوع تقسیم کنیم:

تفسیر ترتیبی، تفسیر موضوعی و تفسیر ترکیبی یعنی ترکیبی از ترتیبی و موضوعی. در تفسیر ترتیبی ما متن محور هستیم، یعنی موضوع و ماده‌ای که روی آن کار می‌کنیم، متن محور است.

در تفسیر موضوعی ما مسئله محور هستیم، یک مسئله‌ای را نه در یک موضع خاص بلکه در کلان در یک متنی تعقیب می‌کنیم؛ و یک حالت ترکیبی هم وجود دارد که خیلی اوقات مفسرین ما به همین شکل عمل می‌کنند و آن ترکیبی هم به این شکل است که تفسیر را ترتیبی بحث کرده است ولی تلاشش این است که حداکثر موضوعاتی که در هر آیه‌ای موجود است، همان‌جا تکلیفش را با یک نگاه موضوعی تمام کند، تا حد زیادی مرحوم علامه‌ی طباطبایی به همان شکل عمل می‌کند، مرحوم علامه‌ی طباطبایی بسیاری از موضوعات قرآن را همراه با روش ترتیبی خودش یک نگاه موضوعی هم دارد.

این غیر از این است که وقتی که می‌خواهد متن را بفهمد و این آیه را تفسیر بکند در حدی که معنای این آیه تمام شود، معنا را تمام کند، این در حد همان تفسیر ترتیبی است که هفته‌ی قبل هم گفتیم. در درون آیه که بحث ملائکه و جن و خدا و نفس و... می‌آید، صدها موضوع در المیزان است که گاهی عنوان هم داده است و گاهی عنوان نداده است ولی واقعاً همان جا یک تفسیر موضوعی انجام داده است، موضوعی به هر قسمی هم که مرحوم شهید صدر می‌گوید حتی انجام داده است. این ترکیبی که می‌گوییم در واقع جمع کرده است یعنی می‌شود یک تفسیر ترتیبی نوشت که در عین حال هر موضوعی که به آن می‌رسد تکلیفش را از لحاظ موضوع تعیین می‌کند.

چنین چیزی هم ما داریم که در واقع چیز جدیدی نیست و ترکیب است یعنی جمع دو نوع تفسیر است، یا در حقیقت همگام با تفسیر ترتیبی یک نگاه موضوعی هم دارد. این یک مطلب است که به هر حال آن متن محور و این موضوع محور است، حالت ترکیبی هم به همین شکلی است که ما بعضی تفاسیری داریم که تا حد زیادی علاوه بر این که ترتیبی است و در ترتیبی رجوع آیه به آیه می‌کند برای این که فهم یک آیه را تمام کند، در عین حال موضوعی هم بحث می‌کند.

تقسیمات تفسیر ترتیبی

مطلب دوم این است که در تفسیر ترتیبی ما تقسیماتی داریم که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم، شما در تفسیر ترتیبی که بحث می‌کنید ممکن است ترتیبی بر اساس نزول قرآن باشد، ممکن است ترتیبی بر اساس تنظیم قرآن باشد، غالب تفاسیر ترتیبی ما بر اساس تنظیم قرآن است، کم و بیش هم گاهی کسانی توجه به یک تفسیر ترتیبی و تفسیر قرآن بر اساس نزول داریم، این یک تقسیم است که البته نوع دوم آن زیاد نیست، دلیلش هم این است که این ترتیب نزول‌ها خیلی متقن نیست و اخبار معتبری ندارد. به هر حال ممکن است کسانی آمده‌اند که به قرآن و معارف قرآن یک نگاهی بر حسب نزول داشته باشند.

می‌توان تقسیم دومی در ترتیبی کرد، مثلاً ما تقسیم ترتیبی را مکی و مدنی تفسیر کنیم و سوره‌های مکی و مدنی را بر حسب همین ترتیبی که در قرآن است تفکیک کنیم.

تقسیم سومی هم می‌توان گفت که که تفسیرهایی که ترتیبی است بعضی از حمد و بقره شروع کرده‌اند و بعضی برعکس از آن طرف شروع کردند و جلو رفته‌اند.

تفسیر موضوعی شهید صدر

ما در تفسیر موضوعی به یک تقسیم مهم توجه داشته باشیم و آن تفسیر موضوعی مرحوم شهید صدر را با آن چه که موضوعی مشهور است یک فرق خیلی جوهری برای آن قائل نیستیم و لذا پیشنهادمان این است که بگوییم تفسیر موضوعی که مسئله محور است، به معنای عام بگیریم و بگوییم تفسیر موضوعی به معنای تفسیری که مسئله محور است و این را به سه قسم تقسیم کنیم:

۱. تفسیر موضوعی که به موضوعات مصرح در متن می‌پردازد یعنی موضوعاتی که خودمان بتوانیم از متن بفهمیم، جن و ملائکه و خدا و انسان و... همه موضوعاتی است که به طور مستقیم در متن وجود دارد، این تفسیر موضوعی مصرح و ناظر به موضوعات برآمده‌ی از خود متن به طور مستقیم است که این همان تفسیر موضوعی به معنای مشهور است.

۲. تفسیر موضوعی به معنای دوم، موضوعی غیر مصرح و عرضه شده‌ی به متن است یعنی ما مسئله را از بیرون عرضه می‌کنیم و پاسخ را از متن می‌گیریم منتها باید از چارچوب ضوابط و قواعد بیرون نرویم و در دام تفسیر به رأی نیافتیم.

۳. یک نوع هم باز ترکیبی است یعنی در واقع ما پیرامون یک موضوع وارد قرآن شویم، چه آن‌هایی که مستقیم در خود قرآن مطرح است یا آن‌هایی که ما از بیرون می‌گیریم و عرضه‌ی بر متن می‌کنیم، اتفاقاً تفسیر تربیتی که می‌گوییم اگر بخواهیم موضوعی بحث کنیم باید جامع بحث کنیم یعنی ما در تفسیر تربیتی یا روان‌شناختی یا اقتصادی قرآن، اگر بخواهیم نظامی به آن دهیم و جامع بحث کنیم، هم باید موضوعات مصرح قرآنی را ببینیم و بحث کنیم و هم باید موضوعاتی که در زندگی ما با آن‌ها مواجه هستیم و این‌ها را عرضه‌ی به متن می‌کنیم و کل این‌ها را در کنار هم قرار می‌دهیم که مثلاً یک تفسیر موضوعی در اقتصاد یا تربیت یا... می‌شود، که در این جا هم باز تلفیق و ترکیب این‌ها در یک قلمرو علوم انسانی یا هر محوری مطلوب است برای این که ما جامع دیدگاه قرآن را در یک حوزه‌ای بتوانیم بیاوریم یعنی هم نگاه موضوعات مأثور و مستقیم و مصرح داشته باشیم و هم موضوعات غیر مستقیمی که باید از بیرون بر آن عرضه کنیم و پاسخ بگیریم، به هر حال هر دو تفسیر موضوعی و مسئله محور است.

رابطه تفسیر موضوعی و ترتیبی

تفسیر موضوعی علی‌القاعده بی‌نیاز از یک نگاهی متناسب با تفسیر ترتیبی نیست وقتی که شما می‌خواهید مثلاً قاعده‌ی اعانه‌ی بر واجبات یا راجحات یا اعانه‌ی بر اثم را بحث کنید و سؤالتان این است که حکم اعانه‌ی بر اثم چیست؟ اعانه‌ی بر واجبات حکمش چیست؟

سراغ قرآن می‌رویم و ممکن است چند آیه در مورد آن پیدا کنیم، برای این که تفسیر موضوعی‌تان کامل شود یک حداقلی از تفسیر ترتیبی لازم است یعنی باید آن آیه‌ای که می‌فرماید «تعاونوا علی البرِّ و التَّقوا و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان» باید از آن آیه یک فهم ترتیبی جامع داشته باشیم، برای این که فرض این است که کل آن چه که در آیه است به عنوان قرآنی است که ممکن است دخیل باشد در همان یک جمله‌ای که می‌خواهید به آن استشهاد کنید و لذا همیشه تفسیر موضوعی به هر یک از آن دو سه معنایی که گفتیم، متوقف بر این است که شما یک نوع تفسیر ترتیبی و متنی داشته باشید و حداقلش خود آن آیه است، اگر احتمال دهید که سیاق آیات قبل و بعد هم مؤثر است، این محل اختلاف است یعنی اگر احتمال آن را بدهید، آن وقت ترتیبی است که هم باید خود آیه را به طور کامل بحث کنید و هم نکاتش را ببینید و اگر بگویید سیاق قبل و بعد هم مؤثر است، باید سراغ سیاقش هم بروید یعنی عملاً باید یک بخشی از آیات سوره‌ی بقره که در یک مجموعه قرار گرفته‌اند یا مثلاً آیاتی که در سوره-ی ناس است.

بنابراین تفسیر موضوعی و مسئله محور نیازمند به یک نوع کاوش ترتیبی است، حداقل در خود کل آن آیه‌ای که آدم می‌خواهد این موضوع را از آن بیرون بیاورد، مثلاً صد آیه در به اره‌ی یک موضوع پیدا کردند باید همه را جدا جدا با نگاه ترتیبی متن محور کاوش کنند و اگر احتمال دهد آیات قبل و بعد هم مؤثر است باید یک تفسیر ترتیبی در مجموعه‌ی آیات قبل و بعدش داشته باشد که نگاهش نسبت به این آیه یک نگاه تامی باشد و همه‌ی قرائن را ببیند و بعد از این که جمع‌بندی کرد می‌گوید من از این آیه در بحث انسان یا در بحث جن یا مجرد نفس یا ملائکه یا قیامت، این را فهمیدم و این را کنار می‌گذارم و یک آیه‌ی دیگر در ارتباط با این موضوع و به این شکل ادامه می‌دهم و باهم جمع می‌کنم و به یک مسئله‌ای می‌رسم.

این ضابطه‌ی مهمی است که باید توجه کنیم. گاهی وقتی می‌گوید تفسیر موضوعی از آن دقت ترتیبی درون آیه-ای آدم باز می‌ماند، این روا نیست بلکه باید خود آیه را خوب با همان نگاه ترتیبی کاوش کند و قبل و بعدش را درست کند و این سنگ بنایی می‌شود که به سمت موضوعی برود.